

است) مورد قهر و کم التفاتی با دوشاه خود گشت و بنا مردی بقتل رسید - شاه ایران  
 بر اقتدار وزیر مذکور رشک آمد و از اکین دولتش را مکر و طمع واقع گشت بجهت ستیبا  
 که او را بود سعی و کوششیکه داشت در کفایت خرجی - در ماه نو مبر سال (۱۰۵۵) او  
 معزول ساختند و چون قیدی بکاشانش فرستادند - زن جوان او که خواهر شاه بود  
 و در آنوقت هفده ساله بود و بسیار خوب صورت بمالعه نمود که بهر راه شوهر معزولش  
 شود و بر رفتار نیک عالی هم تائه خود را هر ساخت که محبت واقعی در میان زنان ایران  
 بهم وجود دارد - امیر نظام چند ماهی مقید بود و در آن مدت بموارد زوجه اش مالکون  
 مشهور او را متعجب میگردد که بسا دانه هر در آنها آینه خیه باشند - در روز ۱۰ جنوری سال  
 ۱۰۵۴ شاه فرانس و شهبانو فرستاد با جمعی از قائلین که بقتل رسانند آن مردی را  
 که در این محنت سلطنت نشانده بود - این کار را شاه بحیله و خدعه نمود زیرا که قائلین  
 مذکور را آموخت که آن شاهزاده خانم را بگویند که شوهر تو آزاد است که بروی مجاور شود  
 که بیا و لهذا اجازت دارد که از حرم بیرون آید و بجام برود - باستماع این خبر خوش  
 امیر نظام بی ریه حرم زوجه خود را ماکر و بیرون شد و آن شاهزاده خانم دیگر او را زنده دید  
 هر چند که مقاومت سختی نمود ولی آخر الامر مغلوب شد و فرزندش با همراهمان قبیح اعمال  
 او را گشتند - تمام طهران بزلزله و آشوب برافت و ازین عمل تبسج و قبیح اعمال  
 وزیر مذکور همه فراموش گشت از خاطر خلق حال کونی که توانائی و خرد مندی و وطن دوستی  
 و خیرخواهی او از ملک ایران از خاطر مانحو گشت -

پس از اینها واقع شد جنگ ایرانی و انگلیس که انمی نویس ایران

شکست خورد و هر چه که مکر و طمع ایشانست - صدر عظمی را قتی میبندند که هزار

عقیده ایشانست با پیشترش میبندند و قتی دیگر خاک میسازند - انگلیس  
 بنحو بسیار غرضی که ایران نمودند و هر دو بخش سردری شاهزاده همراهمان که در آن

هزاره نفسی تو پیدا بدست ترکمانان و گذاشتند و در صحرای اکنده شدند بقیه لیسف  
 ایشا - پس از آن هنگامیکه مرد دوازده سنگی گوشت سنگ و خرد یکدیگر را میخوردند و می  
 از تخطی هلاک شدند شاه ایران بگریه مشرف شد که در رمضان است حاجت دعا و دفع و رفع آن  
 بیمار که مردم ایران سزاوار آن بودند از خدا طلب کند بدعا و زرع خلعت بسیار بکلیب دوازده  
 مفت خوار بسیاری داد که عیشش تعریف از او کنند و مفاخرت نمایند و حال آنکه شب کربلا  
 قسم است که عدل نصف نسبت خلق خدا و آسایشش از شش آنها از حج خانه خدا و زیارت  
 ائمه بدی صد هزار بار بهتر است - پس بهالک فرنگ تشریف برد و در آنجا نیز بسیار  
 تلف فرمود و مکانات قشنگ و زمان شوخ و شنگ بسیاری را ملاحظه فرمود و در هر جهت  
 کتابی نوشت که بیهایت عوام الناس عیبت او را مفید است و مایه ترقی ولیکن پس از آنکه همه چیز  
 ماکه دویم و از نیک و بد آنکس و آن خلق بر کنار عوام بازار و سپ فروش و قاطرحی و قضا  
 و سپه و وزنی که در ایران می آیند بسیار تشریف میکند ماکه خوب شده است ایران در هر  
 اکنون که بنده این کتاب را مره ثالث مینویسم برابر یکماه است (یعنی ۵ ج ۱ ارسال  
 ۱۳۰۲ هجری و ۱۹ فبروری ۱۸۸۵ عیسوی) که در سببی گزرت دیده شد که مردی در  
 اصفهان ظرفی از سر بازی و زویده بود بقیمت هفت قران هر دو دست او را بریدند  
 نیست نتیجه مسافرت شاه ایران بهالک فرنگ - ماکه دیگر بکلیب ایران نخو هم رفت  
 تا هنگامیکه برای هفت قران دو دست میبرد و بر آبیاری گوش بقناره میزنند ولیکن  
 خدا بفریاد رسد و بگریه وطنان ما را - مگر بعضی از هموطنان ما هستند که همین حیات و بعضی  
 بحیات دیگر با ایران نمیرند و همه نان خود را من میدانم که چگونه و از چه رگد ز حلال پیدا  
 میکنند و اینها بنو حایت میکنند و تعصب بخرج میدهند که می توانند سخن صدق را  
 بشنوند و اگر نکند آدی و اگر نه بشنود تا بل این سخن را میکشند و نمیدانند که آن بچاره  
 کجا این سخن را میگویند و با چه است که چون و در می آید و گاهی نخو اینند فهمند بلکه

بزرگان و خردمندان آنها نخواستند فهمید زیرا که کورما در زود را چه معلوم میشود از تعریف  
 باغ و بوستان یا مکان عالی یا حیوان خوشتر ام یا صورت خوب یا تلال و جبالیکه بفاک سر  
 برگذاشته و اینگونه چیزها - ما بسیار مختصر کردیم این باب را و از آنچه میدیدیم قطره از محیط  
 دانش و شکیبایی چه از احوالات سلاطین قدیم و چه از احوالات سلاطین جدید و لیکن اگر خوانندگان را  
 میل بدریافت احوالات ایشان باشد کتاب تاریخ بزرگی را بگذارند و مطالعه کنند  
 و لیکن از چشم ما مطالعه کنندند از چشم کور خود (منسوب با ایران ملاحظه کن در ضمیمه این  
 کتاب) - ما امیدوار هستیم و کمال امیدواری را داریم که از مطالعه این کتاب  
 و عهد همین پادشاه شروع شود و آزادی خلق و ترقی ایران جریان قانون و انکسار

# باب ششم

## دَحَالَتِ هِنْدٍ وَ مَرَدَمِ هِنْدِ سَلَاطِنِ هِنْدِ

آنچه خوبان هند دارند تو تنها داری - آنچه در حالت ممالک دیگر و مردم  
 ممالک دیگر و سلاطین دیگر طوایف مسلمانان بود صد هزار درجه پیش از حال هند و مردم هند  
 و سلاطین مسلمانان هند و اراوه ما این است که تاریخی از همه بنویسیم -

**اقل** - اما حالت هند و مردم هند مطلقاً - مخفی نماند که نسبت بسیار  
 ممالک عالم آب و هوای هند چنین است که مردم هند فطره کم زور اند و کم طاقت و کم استعداد  
 و خفیف العقل و طالب مال و لذت و عشرت و عشرت مسکرات و مشام مختلفه و تن پرور و تنگی  
 و بزدلی و شہوت پرست و چاپلوس و فضول و بیچاره و بیخبر و متصرف به هزاران از اینگونه صفات  
 اتصال میرسد - (ولیکن اکثر این صفات طبیعی و ذاتی نیست بلکه سببی است) - اینها همه بیان از

است و از روی غرض خصوصیت نیست چنانکه با کثرت می بینیم و خودشان نیز بکثرت می بینند و ستم  
و متکبر نمی توانند شد - مثلاً یک سپاهی پلیس هزار کس را غزرا می کشد - یک افغان یا ایرانی بخا  
کس آنهارا از میدان می راند - هزار بار در اینها غش استند که لباس نماند در بر دارند و اعمال آنها  
بجای می روند - تمام مشاغل اکثر از بهیروز و شبناج و صحبت زندی و استعمال یک گونه مسکری است  
مانند افیون و چرس و سگ و بنگ و مثل اینها - کثرتی در خانه ها خود بسیار زیاد صحبت زانی  
ورند و با خواص متعدده یا مشغول استند با قسام و انواع قمار و بازیها خلاف و غیر مذتب -  
از جرم دیو و پهلوان خجایف استند و تعویذ و فتیله و سحر و جادو و بسیار چیزها دیگر ازین قبیل مقید و  
معتقد اند خواه بپند و باشند و خواه مسلمان - هزار بار با بگله لگله و کور و مار و پسته از این خلق بر پا  
میشود برای حصول اسباب آدویه که قوه باه را میفزاید و امساک اگر دو پیوسته در اخبار یادیده  
است هر چند بچون بر آقوه باه که هر یک سه ساعت چهار ساعت پنج ساعت امساک می آرد  
که در مار و پسته تلف میکنند که کمی حاصل کنند و یکروزه خیر می کنند که علم آموزند و عقل و ادراک حاصل  
که کمیای حقیقی نیست - تمام حجب را کمیای انسان می نمایند که برای قوه باه خوب است ولی فاعل اند  
که این کمیای حیوان بلکه شیطان است - غرض این چیزها چیزهایی استند که هیچ فردی از اهل پیشک  
نیستواند شد و اگر متکبر شود و با اعتراض افتد بانگشت نشان میدهد بپنده پا و در کوجه و بازار -  
چاپلوسی و تلق و دروغ گوئی آنها نمود باشد - کمال مهارت را دارند در این فن (یا فنون) و این  
علم را کمال ساینده اند و پادشاه تصدیق بجا از گدای میکند و گدای تصدیق بجا از پادشاه و همه  
میدانند و همه خوش اند ولی پروا - هزار با جوان پسر در کوجه و بازار تنگت (کاغذ هوایی) هوا  
میکند و یا چوبی یا نخی بسیار بلند که بر سر آن بویه شکار تعبیه کرده اند در دست دارند و کوجهای  
مخدرات و معابر عام حتی بازار را میدوند که تشنگی را از هو بگیرند و بر سر هر یک هزار یا پیش و پس از آن  
خواهر آن پاره و پیمال میشود - لگله خلق را در ایام محرم خود را بصورت هزاران مباع و جانور و  
صورت دیگر ظاهر می سازند و عزا داری میکنند بر حسین که بسیار از آنها بگله تمام نمیدانند پسین که بوی

هنوز بسیار معاینه دیگر و از اینها بدتر هست که بنده را مجال نوشتن نیست و بجهت خلافی و  
 همبندان و قحست و جاناتا خوشی و بخش نیست - اگر اهل هند را از اینگونه خوردگیها خاطر آرد  
 میشود بهتر نیست که این اعمال را ترک کنند و جوآنسانیت گیرند زیرا که ما دوست بجهت ایشانیم  
 و محض از روی دوستی و خیرخواهی آنها اینوسیم - مگر باید دانست که چون مقصود ما از نوشتن این کتاب  
 فقط اظهار اسباب عدم ترقی مسلمانانست و جمات تفریق نسبت بتباهی این ملت و ملت ما را کار  
 بطلق مردم هند نیست و در واقع این صفات مذمومته فوق چند آنکه در میان مسلمانان است  
 در هر ملکی که باشند و بخصوص در این ملکت هند در میان و آنها دیگر نیست - ظاهر و هوید است  
 که بنود و فرقی دیگر در کسب تجارت و رعیت و مشقت کردن حاصل نمودن زیر گرم ترند از مسلمانان  
 و بهر حال ترقی آنها نیز هم در دولت و هم در علوم و دانش و هنر و عزت و حرمت پیش از مسلمانان است  
 و اکثری از این صفات مذمومته مذکوره در میان هندود و غیبه رواج ندارد -

**دوم -** اما سلاطین هند - مراد ما از سلاطین هند سلاطین مسلمانان است

نه سلاطین یاراجگان هندود - و باید دانست که چون ما میخواهیم بیان واقع را نوشته باشیم  
 که از روی غرض تصور نکنند مسلمانان لهذا حالات بعضی از سلاطین مسلمانان هند را مانع  
 تاریخ فرشته نقل میکنیم که مستبرترین تواریخ هند است و نویسنده آن مسلمان هم بوده است  
 و بخصوصه همان عبارات فرشته را می نویسیم که مسلمانان هند بداند ما نیز با آنها برابریم  
 و هم مذمت از در اخوت و نمک ساری آنها را بر عیوب آنها که می سازیم - و این نیز  
 باید دانست که در هر کجا بشود ایرادی لازم است ما بالضروره ایراد خواهیم گرفت که  
 یهودی مسلمانان بر شما ظاهر گردد - مثلا تعزیرات و تجبیه ای که در عهد  
 کرده اند از سلاطین خود و اغراضی که در کتب خود درج نموده اند مستند  
 تاریخ نویسی نبوده است بنا بر یهود و نویسی بوده و انی بسواکه بر آنها نوشته  
 چون این مطلب قدری مفصل است باید بنده گانه نشد از این





بر آوردن و در اسیر کردن و در هزار سوار بخدمت سلطان فرستاده عرضیه نوشت که بنده مطیع و منقاد است  
و از وفور اخلاص بعرض میرساند که این بتجانه معبد ساکنان این یار است اگر چه در مذمب شما شکست نام  
موجب حصول حسنات رفع سیئات است اکنون این خد متکار التماس نماید که اگر سلطان نعل بهما قرار داده  
هر ساله خراج برگردن عایا آن ملک لازم گردانیده مرصحت نماید این کترین هم هر ساله بخانه بخیر فصل و  
دیگر تحفه پدایا مرسل بر گاه خواهد گردانید - سلطان جواب داد که و کیش مسلمانان چنانست که  
هر قدر در رواج شریعت عزاد کسر معابد کفار سعی نمایند یوم الحج ابر بیشتر یابند - شکست کیش  
اینهمه محض ای دنیا بود و رواج دین بهانه بود - "سلطان محمود پیش از اجتماع لشکر کفار به تهاجم  
سیده چون شهر را خالی دید بخاطر جمع آنرا عارت نمود و تمام اصنام را شکست و جگت سوم را بعزین  
فرستاد تا بر سر راه خلایق انداخته پی سپر سازند چند این خزاین در تیکه های یافتند که شماران از حد  
بیرون بود - سلطان بعد از این فتح میخواست که بدلی رفته آنرا مستخر سازد ارکان دولت عرضند  
که تخمیر بدلی قتی نمیشه خواهد شد که ممکن است پنجاب بکوزه تصرف یو نیان رایید - سلطان از این سخن شنید  
افزون تر نسبت کرد و قریب دویست هزار بنده برده از آنج لایست بعزین برد - بعد از فراغ این  
بسیع شریف سلطان به بنده که درین حدود شهر سیست موسوم به پتیره که در معموری و آبادانی  
تخلیه ندارد با وجود آنکه آن شهر مخلوق بر اجبه بدلی داشت کسی قدم ممانعت پیش  
نمیدادیمز حتی آن بعد از عارت فرمود و تخی نهان بر که در داخل جوانی آن بلده بود سوخته و شکسته  
اموال منیهایی بدست آورد - چون سلطان شنید که در آن جوانی کناری بی هفت قلعه واقع شده متوجه  
آن قلاع گشت و چون آن قلعه بر شد بتو شاش مشغول گشت - در آن اثنا چشم او بر تجانه چند افتاد که  
با عققادینود از تالیخ عمارت آنها چهار هزار سال گذشته بود - ایالی سلام آنچه در آن قلاع و  
تخی نهایی نقد متصرف شدند - چون محمود بعزین رسید غنایم سفر قنوج را شمار کردند نسبت به  
دینا و هزاران هزار درم بشمار آورد و پنجاه هزار برده و سیصد و پنجاه قیل - چون فتح قنوج  
از این سفر مراجعت نمود فرمود تا در غزنین بسجی جامع بنیانهادند و در جوانی آن رسته بنا نهادند و

بنفایس کتب غریب نسخ مشحون گردانیدند - و چون سلطان محمود را ذوق بنیای مسجد و مدبر شد  
 بمقتضای الناس علی دین مملوک هم هر یکی از امر او اعیان دولت به بنا مساجد  
 مدارس و رباطات و خواتم مبادرت نمود - خلق را تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت  
 بر این تقلید باد - در کجای قرآن خدا امر نموده است که خون خلق را بریزند و در عوض آن  
 مسجد بسازند -

” از جمله چیزهای نفسی که سلطان این نوبت از بند بدست آورد مرغی بود که  
 هرگاه طعام زهرالود در مجلس حاضر میشد آن مرغ مضطرب میگردد و بی اختیار اشک از چشمش میگریست  
 اینگونه نوادر را باید همواره کرامت شمرد زیرا که شاید قبل از آن بعد از آن کسی آن مرغ را ندیده  
 باشد - ” ” خلیفه القادر باشد فرمود تا آن فتحنامه را بر روس مناسبتش  
 خلائق با و از بلند بخوانند و مردم بواسطه اعتقاد عالم اسلام و انهدام اساس کفر و ظلم و شرک با  
 کرده زبان بستایش سلطان محمود گشودند و نصرت او را از حق مشلت نمودند چه که آنچه صحیح است  
 در بلاد عرب و عجم و شام می آوردند محمود دریندستان بطور رسانیده دنیا و آخرت خود را  
 معمور گردانیده ” و جنگ سومنات قاهره فرشته مینویسد - ” بی در پی تو هم آن بود که  
 ضعیف و لشکر اسلام پیدا آمد سلطان محمود مضطرب گشته بگوشه فرود آمد و خرقه شیخ ابو الحسن  
 خرقانی را بدست گرفته روی نیاز بر خاک نهاده آورد و آنجا منسج و نظف از درگاه ایزدی  
 مستجاب نمود پس آن افواج خود آمد و جمله بر کفار آورده منظر منصور گردید ” - من یقین  
 دارم که اگر سلطان محمود و امروزی بود و چهار توبه یکی از نصارا در مقابلش بود  
 ابد خرقه ابو الحسن خرقانی کرامتی نمی بخشید - و دیگر اگر مورخی بجاقت قاسم فرشته  
 تاریخ را بنویشت باز همان کرامت نسبت بخرقه دیگری میداد حکم - ملک هند را که  
 انگریزان گرفتند و لشکر روسیان که داخل قسطنطنیه شدند و ایران که همی روسیان گرفتند  
 و تمام ملک ترکستان و سمرقند و بخارا و خوارزم را که روسیان گرفتند و عربی پاشا را که

انگریزان گرفتند بیچ خرقتہ کاری نکر دو کرامتی نمود۔ ولیکن با امید و اریکم کہ در جنگ سودا  
کرامتی بشود۔ "سلطان را چون نظر بر آن بت افتاد اورو جذبہ گریزی کہ در دست  
دشمت چنان بزد کہ روی اہم شکست۔ ارکان دولت نہی را بسبب سلطان نشاند  
کہ اگر بہترین این سنگ رسمت پستی ازین دیار دور نخواہد شد و اگر انقدر مبلغ از کفار گرفتہ  
بستحقان مسلمانان عاید سازند نہیب نماید۔ سلطان فرمود آنچه میگوشید رسمت است  
مقرون بصواب تا اگر این کار بکنم مرا محمودیت فروش خواہند گفت اگر شکست محمودیت شکن  
خوشتر آنکہ در دنیا و آخرت مرا محمودیت شکن خوانند۔" شکست نیست کہ این عمل چون  
سایر اعمال محض بر آن نام بود و زر کہ در جوف آن بت بود ہر چو چہ من الوجوہ بر وفق رضا  
خالق و خلق نبود۔ و تا چہ اندازہ ہنود باید در آن زمان از مسلمانان شاکی باشند و برخلاف  
در این زمان از قوم نگیش شاگر کہ احدیر ابا دین مذہب ہنما کاری نیست۔ جا تا مل بہت  
محقق ہم فرستہ دہ دوازده ورق از کتاب خود را پر کردہ بہت از تعریف  
توصیف محمود بستگین اور ایکے از اولیا بلکہ انبیاء ہر کردہ و نسبت کشف کرامات با و دادہ  
تا م قبایح اعمال از ہم از محسنات و شمر وہ ولیکن با و فقرہ از کرامات آن پادشاہ عادل را  
ذکر کنیم و ذکر وقایع اور اتھمی سازیم۔ "منقول بہت کہ در آخر عمر وقتی بسبب سلطان  
رسید کہ در مردی دینشا پور ز بسیار دار و سلطان فرمان داد کہ اورا حاضر سازند۔  
چون آن مرد حاضر شد سلطان با خطاب کرد کہ ای فلان ہن خبری چنین رسیدہ کہ تو از  
قرامط و ملاحظہ۔" نامرد در جواب گفت کہ ای پادشاہ با انصاف من ملحد و قرمطی ہستم  
عیب ہمین بہت کہ مال فراوان ارم ہر چہ بہت از من بہستان فراید نام مکن۔ سلطان محمود  
تمامی اموال راز و گرفت و نشان در باب حسن عقیدت او نوشتہ بدو تسلیم کرد۔ ہنم  
ہی از آن اعمال حسنہ این سلطان بود کہ اورا مورد قرب شد غیر عادل ساخت۔ پس  
فقیرہ میں ویسے محقق سو فرستہ کہ سلطان محمود در حدیث العلماء و رثۃ الانبیاء متردد بود

فقرة نیز مینویسد در باب عدل و نصفت آن سلطان ظاهر آنکه از فقره فوق بر ما بخوبی معلوم شد  
مگر خوانندگان باید چو گویند تاریخ فرشته زیرا که بسیار طولی است هر یک از فقرات آن -  
این فقره ذی حال سلطانین معلوم و اهل اسلام را بخوبی ظاهر میسازد و بر خلق عالم که تا قیامت  
هر چه شمر مساویست سلطانان بر عدل را - لیکن با منبر میاید به ایم و به بنیام که هم در میان  
چه میگویند چگونه عذر می آورند این قباحت را - فقته اینست -

بعضی از مورخان بسبب عزل ابوالعباس فصیل را چنین تخریر کرده اند که  
سلطان محمود هیچ آوردن غلامان خورشید عذار میل تمام داشت ابوالعباس فصیل  
در این مختصا الناس علی بن ملوکهم عمل ننمود - نوبتی در بعضی از ایالت  
ترکستان نیز بودی پری پیکر شنیده یکی از معتبران را بد انصوب گسیل کرد تا آن غلام را  
خریده در کسوت عورت بخرنین رساند - سلطان کیفیت واقعه را از عماری شنید  
کنش وزیر فرستاد و غلام را طلب کرد و ابوالعباس فصیل زبان انکار گشاد -  
سلطان محمود بهانه برانگیزید بهیچ بنحانه وی را تشریف برد و فصیل بدو از هم نیاز و ایشار پرداخت  
در آن اثنا آن غلام مشتری سیرمان نظرش در آمده آغاز عریده کرده باخذ و منصب وزیر  
فرمان داد - خوب باید در این حکایت تا نقل نمود و پایه ترالت فرومایگی و دنائت  
پست فطرتی سلاطین عظیم الشان هشیامسلمانان و وزیر ایشان را شناخت که کس  
فرستاد ترکستان غلامی را الباس نمان بیزند و سلطان بهیچ بنحانه وزیر خود رود و بر  
غلامی عریده کشد و باخذ و منصب وزیر فرمان دهد - اگر چه در عشق سلطان محمود با  
سعدی میگوید از قول خود محمود که شخصی گفت «که عشق من اینچو اجمه بر خوی اوست  
نه بر قد و بالاد بجوی اوست» شکی نیست که سلطان محمود سوای از هم غلامان  
داشته و اگر میل تمام بوده است و او را در جمیع روزن غلامان خورشید عذار البسته همه را  
بیشتر تمام داشته و در میان آنها هم غلامان عریده هست که خود - از این گذشته من بگویم

داریم که اگر مردی پناه ساله یا پیش رازی خوی ایله را میسر است گاهی محمود عاشق خوی او نشد  
 و اگر عشق او فقط بخوی ایاز بود نهایتی حریص باشد و جمع آوردن غلامان متعده —  
 و اینکه قاسم فرشته نوشته است که شبی سلطان محمود از مسرتی شوی دیگری بگریه ایاز نگریست  
 ناگاه بران شمع بانگ برود که ای محمود عشق را با فسق میامیزد و دروغ میگوید —  
 بنده این معاذیر و تاویلات را قبول نسکنم و اینگونه احتمالات را نمیگویم بلکه میگویم سلطان محمود  
 مردی بوده است و ذیل کسیند و بهتر از این شخاص نبوده است که با بچشمی بیخبر از آن  
 نگاهداشتن غلام و نظر نمودن بشیوه باو در شمع ماحرام است حضرت علی فرموده است هر که  
 نظر بشیوه بغلامی کند چنانست که مرا کشته و کسبیه مست هم بشود و خمر هم بخورد و چندین گناهی  
 کبیره دیگر را نیز مرتکب شده باشد بعید نیست که عشق را با فسق بیامیزد — مسلمانان با محبت  
 آنکه در نظر ملان بگریه شسته و خجل نباشند از اینگونه قبایح نام آنرا عشق میگویند و این  
 عشق خاصه مسلمانانست و ما حاضرند داریم که در تاریخی دیده باشیم که پادشاهان کیان و  
 یونان روم و غیره نیز عشق می ورزیده اند غلامان ولی سلاطین اسلام غالباً عشق داشتند  
 و هنوز هم دارند غلامان خوش صورت — ولیکن ما میگوئیم چه قوم دیگر عشق ندارند غلامان  
 و چرا خدا برای ما صحبتی حضرت آدم غلامی را خلق نکرد و او را عاشق بران نساخت و پسران  
 یا حکما و بزرگان جهان گاهی عاشق غلامان نشدند — پس این عذر نزد عقلا پسندیده  
 نیست و این خلاف عادت بشریت است — این فعل محمود هم مانند جهاد و شکستن سو مناش  
 بوده و از جمله سعادات است که بجهت آخرت جمع آورده بوده —

## سُلْطَانُ شَهَابِ الدِّينِ خَوْصِي

« آنکه سلطان شهاب الدین با جمیر رفته آن حدود را نیز بقبضه

آورد و در آن کثیر از غلامان بشمار اسیر گرفته و کشتن تقصیری نکرد — از آنجا به

بنامین فتنه قریب یکم از تجانه در اسکندر بمونان ساخته بتماشای قلعه کول توجه مشهور بود.

## قطب الدین ایبک الکمش

قاسم فرشته مینویسد - سلطان منصب این ایبک بخدائی رسید

و اوصاف پسندیده موصوف بود و روشن شهر یاری و قواعد جهانگیری نیکو میداشت -  
 ما اینک تا بل تکسیریم و ظاهر بسیاریم که آیا واقعا این تعریف حقیقت داشته است یا نه -  
 " این مرد غلام سلطان معزال دین بود و مشارالیه شبی بزمنی آراسته با  
 نزدیکان بمقر بان خویش صحبت میداشت و در آن بزم انعام بسیار بتمامی نزدیکان خود  
 فرمود - چون مجلس انصرام یافت ایبک آنچه بانعام یافته بود همه بفریشان و اهل خدمت  
 بداد - صبح خبر سلطان رسید او را خوش آمد و مرتبه امارت باو داد - خدمت و منصب  
 و در واقع حماقت را باید ملاحظه کرد - " در سنه تسع و تسعین و خمس مائه سلیمان الید  
 که مجاهدت بر میان بست و بکا بخرقت " " قلعه را مع اربال و جوهر  
 ملازمان ایبک سپردند و از آنجا نیز پنجاه هزار غلام و کنیز بقید سیری در آمده بشرف اسلام  
 مشرف شدند - مستحقان یاده از آنچه در حوصله کنی عطا نمودی بدین سبب ملقب بکنت بخش گردید

## سلطان شمس الدین التمش

این هم غلامی بود ترک از غلامان سلطان معزال دین و شرح حال  
 قابل ملاحظه است و در تاریخ فرشته نوشته است که " در سنه اربع و عشرين و ست مائه  
 لشکر بعزیت قلعه مند و کشیده آن قلعه را با جمله سوارک بخریطه ضبط و راه رود امیر رودخانه  
 که از جمله افاضل آن روزگار بود در بنیت این فتوحات شعار بلند گفته تا همه این ایات است  
 چشم خبر باهل سهار بجزیر الیدین ز فخرنامه عده بیخبر مستقیمین که اولادشکه

تقدیر است که در این بین بشارت بنید کلمه و آئین که از بزرگواران است همیشه اسلام کشود  
 بیدار نشود پس از این شب مجاهد غازی که دست و تنش را روان حیدر کرار میکند تحسین  
 است و در سوختن یاد نمود که گاهی جبریل امین این خبر و این بشارت را بعد از آنکه سمانترسانید  
 باین فریاد پدیدار - اسکن در روحی نصف عالم را گرفت - پنهان قریب تمام بود  
 را با نقاب در آورد - لار و کلیو دولت انگش را در بند آسان نمود - تا در وطن را گرفت  
 حاجت پیشی نمود - جزال را برت در (۴۹) ساعت از کابل بقمده رفت و قندهار را گرفت  
 ایوب خواجه شکست داد و صد هزار جزال را در عجم و مالک فرنگ از آستانه آسمان تا کنون  
 غنیمت نمایان گردید مع ذلک گاهی جبریل بشارت ببلایک سمانترسانید - تا چه انداز  
 شمر او مورخین با از پادشاهان با سزاوار خود تعریف کرده اند جای قابل است خوانندگان  
 در خطه گنند که پایه شعر اخیر این مرد بزرگوار کجاست -

«در ستمه احدی و تقنین ستمه بصوب لایت مالوه یورش فرمود  
 تا غیر نیلینه را سخر ساخته شهر او چین را نیز گرفت و بی نه هم کال را که مثل سوختن بود  
 و در مدت یکصد سال تعمیر یافته از بنیاد بر انداخت و شمال را چه بکر حاجت که باو شاه او چین  
 بود و چند تن شان بگردن او پیش در مسجد جامع در زمین فرود کرد که کد کوب خدای شود  
 باید بخاطر دشت که عربها جنگلی هم در عهد محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بعضی اوقات کارها  
 بسیار بد و آزارین قیام میکردند مگر همواره رسول الله آنها را منع میفرمود که از اینگونه حرکات نکنند  
 بلکه بیکه بر خدا و او را عقل باشد دیگر است کاریکه بر شیطان و نفس او را در جهالت باشد دیگر  
 بعضی سرایات هم در تاریخ فرشته درج است نسبت این پادشاه که خوانندگان اگر بخوانند باید در آن  
 تاریخ خطه کنند -

## کس اللدین فیروز شاه بن لشمش

شبه است در ایران که میگویند «چندان شور است که خان هم نمیدانند»

چندان این کنالدین تبه وزگار به بوده بوده است اعمان قلی از سر زده است که خود محقق هم فرستادم  
 زخم نموده و می نویسد که چون سلطان کنالدین تخت نشست بساط عیش و طرب گسترده دست از کار سلطنت  
 باز داشت و خزاین قطعی شمسی که بود اکثر صرف طربان و سرگازان نموده زمام مهابم جانتان را در قبضه  
 خود شاه ترکان که نیز کن ترکیه بود گذشت و چند زن صبر این که در عقد و نکاح شمس الدین بفضیلتی  
 بگشت و کنیزگان تنگ صاحب اعتبار شمسی رسولی لاکلام بر سر آورده و تمام رشک چندین ساله را که در  
 دران شهرت از آنها کشید - احوالات این پادشاه را با تمامه پدید آورده نوشته اند - پس از او  
 سلطان رضیه سلطنت میکند که محمد قاسم پس از آنکه تعریف بسیاری از او میکند می نویسد "جمال الدین  
 یا قوت حبشی که امیر خور بود در خدمت سلطان رضیه تقرب تمام پیدا کرد و سر الامر گشت و بر تبه  
 صاحب نسب شد که در وقت سواری سلطان رضیه او دست زیر بغل کرده سوار کردی" - در آن  
 حال سلطان رضیه می نویسد "عراقان در اندیش آنند که این باد او بار از کدام صحرا بر خاست  
 گل دولت رضیه مرخصیه را که امی تند باد اینج بر کند - اگر غلام حبشی را با امیر الامرائی دلی چه  
 نسبت در مردودان خسیس را پیشوائی چنان ملکه تاجد آنچه کار" - من بنده میگویم  
 "غلام اگر حبشی باشد و اگر ترکی نشاید آنکه تند تاج خسروان بر سر" - آن غلامانی  
 که تاج بر سر گذشتند چه استحقاقی داشتند جز آنکه ملک بی نظام و سلطنت بی اساس خلق نادان بودند

## سلطان علاء الدین مسعود

"سلطان مظفر و منصور بدلی مرجهت فرمودند بسبب کثرت شرک مردم از طریق  
 انصاف سعادت خرقی رزید و در آن زمان پیش گرفت و خللال در مملکت پیدا کرد -"

## سلطان عادل اذل فاضل ناصر الدین محمود

بنیسیم که بین عادل اذل چه کرده است - چون لایق بهر ایچ یافت

با کفایت و عزت بسیار کرده آن خطه را محمود و آباد گردانید و صیحت عدالت و رعیت پروری او  
 انتشار یافته طبایع خاص و عام خوانان او گشت پادشاهی بود شجاع و معتقد و کریم - اکثر  
 نفقه خاصه خود را از وجه کتابت مصحف مجید ساخته روزگار میگذرانید - صلحای و علمای  
 دوست داشتی و اهل هنر را بنواختی - منصب وزارت بملک غیاث الدین بلبن خود داده و  
 دامادید را بود و مقرر فرموده او را بنحایتان عظیم الغنجان سرافراز ساخت - در وقت  
 تفویض مهمات بنحایتان عظیم الغنجان گفت من امروز سلطنت را بتو واگذار نمودم کار کنی که در  
 حضرت بی نیاز از جواب رمائی و خود را بجل و شرمسار گردانی - طاعت باید بود که خالصت  
 چگونه بوحایا او عمل نموده است - "خان عظیم الغنجان کوه خود و تمام بلاد آن نواحی را  
 نهیب غارت نمود و کهران و مگردان آنجا را بقتل رسانید و زنان و دختران ایشان را  
 اسیر کرد - دسته ثمان و حسین و تیمانه خان عظیم حاکم سلطان بجانب کوه پاپیه سوادک  
 لشکر کشید - " " " الغنجان آتش قهر و غضب در مضاجع ایشان و دقیقه از خرابی  
 فرونگذاشت - بدینلی مراجعت کرد و جمعی از سرداران کفره را که با طوق و زنجیر همراه داشت  
 بنظر سلطان گذریند و سلطان اشاره بقتل آن جماعت کرده در رسته و بازار شهر دلی هر یک  
 نوعی دیگر در معرض ملک درآیند - این پادشاه بر عم محمد قاسم فرشته عادل معتقد  
 بوده است پناه بر خدا از دیگران - و معلوم میشود که و صایای او با خان عظیم که کاری  
 که در حضرت بی نیاز از جواب رمائی همین مراد بوده است که در یختن خونندگان خدا کوتاهی کنی -  
 " در ماه بیج الاول سال مذکور المصطفی از جانب پلاکو خان سجاولی دلی  
 رسید خان عظیم الغنجان پنجاه هزار سوار با یراق از عرب و عجم و ترک و فغان و دولت پناه  
 تمام صلاح و دو هزار فیل و سه هزار عراده تشبازی از شهر بیرون برده بر سر راه ایلچی  
 برای عرض امانت سلطنت ایستاده کرد و از او از طبل و دهل گریا و نغمه و نعره پیلان و  
 صدیقه اسپان و خوشیدن اسلحه به دوران آثار روز ستخیز تا هر شده گوش بگوش کرد گشت -

احتمال کلی می رود که این پادشاه را در کرور رعیت نبوده و لیکن ملکه انگلستان در امر کرور  
سی کرور رعیت است و ملکشست چندان ملک عظیم الشان ترین پادشاهان زمینند  
مع ذلک گاهی از اینگونه حماقت کاریها و بیوگیها نمی کند و سینه سپرش به دست آمدند  
و مثل سایر خلق از کوچ و بازار عبور کردند - سب اگر ایچیه ملکش فرار دشود اول  
جهازات جنگی خود را با و می نماید و کوسپا هشتاد تن دوزان را و پس از آن مجلس برپاست خود  
- قاسم فرشته بعضی اعمال زهد و ورع و تقوی نیز نسبت باین پادشاه میدهد همچنین  
خصال حمیده و صفات پسندیده چندی ولی خردمندان دانستند که این  
اعمال همه خلاف عقل و از روی حماقت است -

## غیاث الدین بلبن

”سلطان غیاث الدین پادشاهی گشت عظیم الشان (و حال کنه  
غلام ترکی بود) چنانچه سلاطین عراق و خراسان و ماوراءالنهر با او طریق دوستی  
می می نمودند و او دانا و صاحب وقار و صاحب تجربه بود کار باران را از روی سنجیدگی  
و فهمیدگی میکرد - کار ملک را جز با کار و مردم دانا نسپردی و از اول را در کار داخل  
ندادی و تا صلاح و تقوی و دیانت کسی مشخص نشدی شغل و عمل نفرمودی - و در  
تصحیح نسب مبالغه نمودی و تفحص بسیار کردی و اگر بعد از سپردن شغل و عمل در کسی نقصانی  
و صفاتی گمان بردی بحال معزول ساختی و بقتار هرگز عهده و عمل رجوع نکردی که  
مبادا بسلطانان بطریق تسلط پیش آید - حکومت انگلیش همه ذاتی خدمت و  
عده داده است و میدهد جز بسلطانان مبادا که بطریق تسلط با دیگران پیش آید  
و عده بسبب آن است که نه علم شایان و نه دین شایان پایا به علم و دین می رسد  
و آنهاست -“ گویند عیسی که سالها نرسیده است که در دنیا زاده شد و در آنجا که

التجا آورده تقبل حال بسیار نمود که اگر سلطان یکبار با او همزبانی تو باید مال کثیر از نقد و  
 جذب پیشکش نماید - چون شهنشاهی بعضی سلطان رسید فرمود که او رئیس امیر بازار است  
 و از همزبانی او با سلاطین مهابت پادشاهی در دل عوام کم شود و در عظمت و جلال  
 نقصان راه یابد - من یقین دارم که هر یک از سلاطین عظیم الشان ممالک یورپ  
 در این زمان با صد تا کس رئیس امیر بازار صحبت میشود و ابد مهابت او در دل عوام  
 کم نمیشود - کاپیتان بلین و جستریت و کاپیتان سیدالتی و غیره اینها یعنی کواکب دارو  
 و نقلت بیکدیگر و امثال این اشخاص) شاید بان موجب امیر بازار محسوب باشند و  
 حال آنکه یقین است که این اشخاص در مجلس سلاطین یورپ نمی نشینند و هم کلام میشوند  
 بلکه هم غذا نیز هم میخوردند و معذاکت شان و مرتبه هر کسی بجای خود است - ولیکن نکته  
 بنظر منده سیده است در اینجا که محمد قاسم فرشته در چند سطر بعد مینویسد اگر چه خود ملتفت  
 نیست «دائیکه زنده و خنده و خلاصه عالم از اصحاب سیف قلم و سازنده و خواننده و  
 ارباب هنر که در ریح مسکون عدیان نظیرند نشینند در درگاه او جمع شده بودند هر آینه درگاه  
 او را بر درگاه محمودی و خجری ترجیح میدادند - علماء و فضلا و مشایخ و مترجمان پسر بزرگان و خاندان  
 مجتمع میشدند و اهل ساز و عشرت و قصه خوان خوش طبع و ظریف هزاران مضحاک و مجلسین  
 دیگرش» - کمال حیرت است که از معاشرت با امیر بازار مهابت پادشاهی در دل عوام کم  
 میشود در میان مسلمانان لیکن از معاشرت با سازنده و خواننده مهابت پادشاهی کم نمیشود  
 و در دل عوام - و شکی نیست که آن علماء و فضلا هم داخل این بازار بوده اند بدلیل اینکه عالم و  
 فی نفس اگر مذهب عاقل باشد در مجلس سازنده و خواننده نمی نشیند بلکه پادشاه خود را هم منع میکند از  
 و بهتر اینگونه اصناف خلق در سباط خود - اگر چه چندین خشک نخستینم و چندان دور هم نیر و هم  
 نه در چیز بازار انچه بود و یکبار نوالها سلاطین مشرق و مردم این طرف عالم غالب  
 در این خود - سرفروشان را کرده و می کنند و چون کار از حد و گذشت

خلاق شایسته و مکرانی است و تا نگلی نیگوته کارها - در باب عدالت و مینویسد -  
 « بهیبت خان یکی از غلامان صاحب اعتبار شخصی برادر حالت بیستی کشت زوجه او دادخواست  
 کشت سلطان غیاث الدین آن غلام را پانصد دتیه زده بان عورت بخشید - نیگوته  
 معدلتها را مسلماتان دیده اند که امروز از معدلت قوم انگلیش شکایت دارند - این  
 در واقع عین معدلت معاضاف بود چه که آن زن شوهر کشته دیگر را لازم داشت -  
 شرح مفصله نوشته است محمد قاسم فرشته در خصال نیک و صفات  
 پسندیده سلطان غیاث الدین و نصایح که میگروه است پسران خود را در امور  
 ملک رانی و سیاست عدالت نیز اعمال خود در امور دینیه چه  
 در امور دنیویه و لیکن در همان وقت خود کاری میگروه است برخلاف آن اعمال و  
 نصایح که نه خودش ملقت بوده است نه محمد قاسم فرشته - از آنجمله مینویسد -  
 « در قهر و سیاست اهل بغی و طغیان از کافر و مسلمان اصلا محایا نکردی و در  
 کشتن زون و بستن آنچه صلاح ملک داری بود خواه مشروع و خواه غیر مشروع  
 در آن تقصیری ننمودی چنانچه اولاد کسی را که معاندان سلطنت خود میدانست  
 سزا و عدالت بگشت - و بسیار بوده است که برای مصالح ملک بواسطه باغیگری  
 یک کس لشکری و شهر را بر انداخت **مصرع** یا را این دارو و آن نیز هم -  
 در جای دیگر نوشته " جمعی میواتی در عهد فرزندان سلطان شمس الدین دست  
 بغارت و تاراج دراز کرده بودند سلطان دفع ایشان را بر قهجات دیگر مقدم داشت  
 در آخر سال جلوس بدان طرف سواری کرد و یک لک آدمی را علف تیغ ساخته باز  
 سیاست را گرم نمود - در جای دیگر نوشته است که « سلطان با پنجه اسوا  
 انتحالی بولایت کبیر درآمد و بجز از زنان و طفلان حکم قتل عام فرمود و کسی را  
 زنده نگذاشت " " پس بگویند آمد و هنگام سیاست را گرم ساخته

و فرمود تا در طرف رشته بازار شهر را دارا نصب کردند و انخوان و انصار طغرل را  
 که اسیر شده بودند سوار بکشیدند و زمان فرزندانشان را در هر کجا که یافتند  
 سیاست غیر مکرر بکشیدند و تا آن زمان هیچکس از پادشاهان و پهلوانان مردمان  
 گنبر کار را نگشته بود. — مختصر مسکنی شهر حال این سلطان عادل با این چند  
 کلمه که اگر در این وقت حالت خود را تغییر بدیم با آنکه کسی بجهت خود را ظاهر  
 سازیم هم ندیمان ما خواهد گفت فلان بسیار سخاوتمندش مینویسد — آنکه  
 باید قائل گردید که محرق تمام فرشته مینویسد «یارها این دارد و آن نیز هم»  
 تمام مسلمانان در این چنین مقامی همین سخن را خواهند گفت و میگویند که در مکرر  
 سیاست لازمست که یک کت آدمی را مثل گوشت سوسری بند و بجهت مصالح  
 حکایت بر آید کس لشکری یا شهر را بر اندازند و زمان فرزندانش کسی یا فرقه را  
 سیاست غیر مکرر بکشند — شایه میگویند که این سلطان مردود آدم نبوده بلکه  
 تا مرد و جانور سبع طبیعت بوده و این چنین عالم جسم سنگدل استی توان گفت  
 که کتای او از رو سنجیدگی و فهمیدگی بود — من بعین دارم که بسیاری از  
 مسلمانان عالم و خصوصاً مسلمانان هندی نهایت تمکین میشوند که بنده چنین  
 می نویسم بیشتر خیال میکنند که من ملی و زندیقم که این چیزها را مینویسم نسبت  
 سلاطین مسلمانان یا چون شیعه در ایم از رو تعصب مینویسم نسبت بسلاطین  
 که همه اولیا الله میدانند — ولیکن نمیدانند که من از رو کجا مینویسم و کجا را  
 ملاحظه میکنم — من این ملاحظه را میکنم که همین کارها کردند سلاطین اسلام  
 در تمام عالم که دولتشان انقضای یافت و این چند دولت پوسیده که حال باقی  
 نمانده اند هم عنقریب انقضای می یابند — مسلمانان هند ذلیلانگریزان اند  
 مسلمانان ترکستان از روسیان کفش میخورند — افغانان و ایرانیان ترکمان

مصریان و غیره حالا از چهار طرف کفش میخوردند تا آنکه هر یک بچنگ که امر یابی از دولت نصار آور آید و آنوقت بنحو مستقیم تا قیامت از کفش بخوردند - همانا اینها از حالت گذشتهگان و ذلیل شدگان عبرت نمی گیرند و نصیحت ناصح مستنزه نشر است بر جگر ایشان -

## مُعز الدین کیقباد

چون بر تخت سلطنت برآمد مطلق العنان گشته بمقتضای جوانی و ادبی قیدی داده چنان بکام هواپرستی شده که در مصاحبت قمر عذرات ریحی لطف پری سپیدان از خود بقصیری راضی نشد و بازار مطربان و مستخرگان و نشاء انگیزان و عیش جویان رواج یافت - در هر کوئی پری بگیری و در هر گوشه باقی غرضجویی و سرودگویی پدید آمد - و بنا بر آنکه پادشاه این شهر پیش گرفت مویک و نین و زن و مرد و شیخ و شاب بست در کوچه و بازار غرض گشتند باین گونه که یک زمین مرتفع گردید و قاضی و محتسب شیوه زندان پیش گرفتند و بولی و مستخر و مطرب و مطربه که متاع فراوان بهند بستند بطرز آن جوانی بهند روی بدین نهادند - "ای آخر" - "سند بدین اثر و کیف نشر فرین بقتل کخسر و داد و ملک نظام الدین در سخطه جمعی از اعیان و اعیان و کخسر و داد و قصبه رستگ با جمیع تابعان و دولتخواهان شریعت شهادت چشاندند " " " ملک نظام الدین روزی بسطان گفت که امرای مغل که از میان سلطان بلین بهند وستان آمده نوکر شده اند همه یک جنس اند و چشم بسیار اگر متفق شده و با تو مکر می دهند خیال کنند علاج و شوار شود و با مثال این که در مخرج سلطان را از جوار آورده برصفت قتل امرای مغل بر احوال گردید

میکردند و آورده بقتل رسانید" - پس یک صفحه پرست از تاریخ فرشته در رزم  
نشانی و شہوت رانی و شراب خواری مستی این پادشاه تا آنکه زمین از لوث وجود خود پاک ساخت

## فیروز شاه خلجی

محققان فرشته از این پادشاه بسیار تعریف و تجید میکنند و میگویند

"جنید و کریم بود و طبع موزون دشت و بصفت قدر شناسی درستی موصوف بود و  
جراتی که از نزد دیکان بوقوع آمدی هرگز ذلت نفرمودی" - " " " "

خریفان مجلس شراب سلطان ملک تاج الدین کوچی و ملک فخر الدین کوچی و ملک  
اعزاز الدین غوری و ملک قرا بیگ بن نعیم مقتول و ملک نصرت صباح و ملک  
صیت ملک کمال الدین ابوالعالی و ملک نصیر الدین کهرامی و ملک سعد الدین  
منطقی بودند - این اشخاص در واقع مخربین دین بودند ملتفت باید شد -

یک سخن فیروز شاه بنده را پسندیده است و آن اینست که وقتی مشارالیه را  
سختی طر گذشت که نام او را در خطبه مجاهدی سبیل الله گویند و زن خود ملکه جهانرا  
گفت که چون امر بسیار گاه پیش بیایند کس فرستد و از آن را داده آنها را آگاه سازد  
که در خطبه نام شوهرش را مجاهدی سبیل الله خوانند - چون زنش چنین کرد  
و امر او بزرگان و علما این معنی را پسندیدند مشارالیه پشیمان شد و آنها را گفت  
«با خود اندیشیدم که در این مدت این همه جنگ که با منغل کردم هرگز محض برای  
خدای عزوجل و طمع شهادت و قصد بلند گردانیدن اعلام اسلام نبود بلکه همیشه  
غرض آن بود که نام و آوازه من بلند شود» - همین بود حالت و اراده تمام  
سلاطین مسلمانان در تمام روی زمین ولیکن اگر همه اعتراف میکردند باین نحو  
بستر بود آنها را و موجب فلاحشان بود در آخرت -

## علاء الدین خلجی

محقق قاسم فرشته ابتدا باب و کتاب تمام می نویسد «ذکر پادشاهی سلطان فلک بارگاه علاء الدین والد دنیا پادشاه علاء الدین خلجی» - اگر ما پیشتر نوشتیم می نوشتیم دو تریخ بارگاه دنیا الدین والدین - این ظالم ابتدا پادشاه خود را کشت که تفصیلی دارد ذکر آن - چون خود بر تخت بر شد این اعمال ذیل را صادر شد که بنظر محقق قاسم فرشته و تمام مسلمانان بسیار نیک نموده و می نماید - «گویند چنانکه سر بریده او ستاده میشد بخنجر مختصری پیش آن نصب کرده هر روز پنج من ز سرخ سفید بر آن نهاده صبح و شام بر خلائق می پاشید» - «در آخر شش و تسعین ستاد داخل می شده بر تخت پادشاهی نشست سه روز جشنها کردند و شراب در کوهها بسیل کار لپه و لعب و اج گرفت - خلائق را چنان فریفت که همه را غنیمت مایل گشتند تا پادشاه جلال الدین فیروز شاه از دلهامحوشه بیت سخاوت مس عیب را کیست سخاوت همه در دلهارادوست - این را باید دانست که سخاوت فقط در میان مسلمانان مس عیب را کیست در دلهارادوست نه در میان قوم دیگر - «استیصال و لا سلطان جلال الدین را پیش نهاد و تمت ساخت» - «امرا پادشاهی زنان را اگر نرا که سر آمد ایشان کنولادی بود با خزانه فیل و غیره بدست آوردند و بی را که بر زمین بعضی سو منات معبود خود کرده بودند بدلی فرستاده تا بی خلائق کنند - علاء الدین کنولادی را مسلمان کرده بعقد نکاح خود در آورد - کافور هزار دیناری را (که غلامی بود) منظر نظر ساخته ز تار محبتش بر میان بست و زمام دین و دانش از کف بداد - بموجب فرمان سلطان نصرت خان بواسطه انتقام زنان طفلان شیرخواره کسی را که در قتل بر او را وحی نموده بودند بکشتن

سپرده فرمود تا طفلان شیرخوار را بطریق گرز و سنگ بر سر مادران و خواهران  
 چنان زدند که مانند پنبه محلول پاش پاش شده پلاک گشتند و در چار سو باز  
 رسوایی تمام بر سر آنها آورده بهندوان بخشیدند — من نمیدانم که اجر این  
 مسلمانان پاک در قیامت چیست — حقیقت تا قیامت این پادشاهان عاقل  
 عادل موجب افتخار مسلمانان نیکنامی دین اسلام اند — مع ذلک بسیاری از  
 مسلمان بهندستند که از انگریزان شاکی اند و انگریزان را طایف جابر میدانند و  
 حال آنکه گاهی انگریزان چنین کرده و نیکینند — پادشاه که از فتنه انگیزی  
 امر آتیه سیده بود با مردم صاحب مشورت کرد — ایشان جواب دادند که چنانچه  
 چیز باعث فتنه انگیزی میشود (۱) بخبری از معاملات نیک و بد خلق (۲)  
 شراب علانیه خوردن (۳) خوشی و قربت امر و اعیان درگاه با یکدیگر (۴)  
 کثرت زرمال چه هرگاه مردم با اصل دین اسباب بزرگی بهم رسانند و داعیه پادشاه  
 بنمایند — سلطان را این سخنان معقول فتاوی به سوسان بنوعی گماشت که آنچه  
 شب امر و معارف شهر در خانهای خود بازن و فرزند خویش میفقتند صبح پادشاه  
 خبر داشت — در هر کجا شراب می یافتند یعنی تا میفرستادند که بخیلان بخورند  
 حکم فرمود که امر و مردم روشناس بغیر حکم و خصت پادشاه و صلت و خوشی ننمایند  
 و بخانه یکدیگر نسیافت نروند — هر دوی که در وقف یا در انعام یا در ملک کسی بود  
 همه را خالصه کرد و با اعیان شهر و ملک خواه کافر و خواه مسلمان دست مصاوده  
 در از کرده هر چه نزد ایشان یافت بعنف و تعدی گرفت تا مردم بنیوا گشته تحصیل  
 قوت در روندند — باقی اعمال قبیحه این ابله نظام را خوانندگان در تاریخ فرشته  
 مشاهده کنند — مگر این نکته را فراموش نکنند که مردمان صاحب را خردمند ما  
 همواره از این قبیح بوده و هستند که این پادشاه با آنها مشورت کرد و او را طریق صحیح

نمودند ولی خردمندان دانند که این شیخ اصح جانان محض و حمقهای بخت بوده اند —  
اراده بنده نسبت که ازین بسین ممکن باشد شرح حال دیگر سلاطین هندی را ازین هم مختصرتر  
نویسم و فقط ظاهر سازم که همه یکسان جاہل و ظالم بوده اند اندکی کم و زیاد —

### شهاب الدین

این پادشاه طفل هفت ساله بود و ملک نایب نامی نایب او بود —  
این مرد هر روز آن پادشاه هفت ساله را بر تخت می نشاند و خود ریاست می کرد  
و هر عمل بیجی را که میخواست بجای آورد — مگر او را کشتند و شهاب الدین را  
بر او رش میل در چشم کشیده بقلعه گوالیار فرستاد —

### قطب فاک عشرت و کامران قطب الدین خلجی

بیشتر این قطب فاک عشرت و کامرانی چه خرابیها کرده است —  
«حسن نام که از پہلو انان گجرات بر دو بافتافت خویش سرافراز ساخته خسر و خان  
خطاب داد و از بسع اله و شیفیه او گشت مشعب و زارت هم بی آنکه در او استعد او  
ان شغال حساس کند بعد او او گردانید — تا بچو پدر و در مقام تربیت مشتوق شد  
خسر و خان را چتر و دور باش او و امر معتبر هم راه گردانیده خود روانه دہلی شد  
و در راه بسبب شرب مدام و غفلت برد و امر ملک اسد الدین عم زاده پادشاه علا الدین  
را و اعینه سرور در سراقاد — اکثر اوقات این پادشاه خود را بزور زنان بی سستی  
و در مجمع حاضر میشد و زنان هنر آله و مسخره را بر بالاکو شک هزار ستون می طلبید و  
می فرمود که با امر اکبر امثل عین الملک و مماتانی و قریبیک امثال ایشان ببول میگردند  
در کفایت غیر مکرر میخوانند» — چیزهای دیگر هم در تاریخ فرستاده نوشته است که امر

از نوشتن آن شرم می آید و مختصر میکنم - بعضی ازین اعمال امروز هم در این ملک  
و خصوصاً در کنجاریست - پس از آن روز بروز عشق او بخسرو خان  
زیاده میگشت و خسرو خان بفکر دفع او افتاده استعد او سلطنت میکرد و بهای آن  
و بپیر لیا سطره آنکه سلطان قصد منگوجه و ناموس و نموده بود با خسرو خان مشتاق شد  
و آخرین سلطان بی وجود را همان خسرو خان کشت -

## غیاث الدین تعلق شاه

"غیاث الدین تعلق شاه بعد از قتل خسرو خان و کشتگان و غنیمت  
قد بر تخت بادشاهی گذشت و مقبول دلهای خاصم گردید و او پادشاهی بود  
حنیم و آری و عاقل و سلیم و در طبیعت او خصمت و پاکیزگی مجبول بود - مکن گل از غیاث  
و عبید شاعر و ملک کافر و مفتیان دیگر گرفته نزد انجمن آوردند و مشارع  
انهار را همچنان مقید بدلی فرستاده پادشاه غیاث الدین در شهر سیری همه را  
زنده در گور کرده خوش طبعی بر صل فرمود و اولاد و جهاد ایشان را زیر پا قیل انداخت -

## محمد تعلق شاه

"چون بر تخت نشست بعد از چهل روز از تعلق آباد متوجه دلی  
شد و در شهر کوس شادی زدند - و در آن روز تنگه های زر سرخ و سفید بر  
فیلان بار کرده در آنجا عبور سلطان از پس و پیش در کویها و بازار و پشت باهما  
بگردید و پاشید چنانچه اکثر فقرای دلی از آن روز مستغنی شدند - پادشاهی بود  
عالی همت و پادشاهی هفت آیکم سرفرو و دنیاوردی و میخو است که حکم او بر جن  
اش نافذ گردد و در بیج مسکون را یکی از بندگان او داشته باشد - سخاوتی داشت که

گنج بدرویش اوی و آنرا حقیر پنداشتی" - همین حماقت مائی بوده است که ماهمواره  
 بر سر آنها جنگ وجدال را بهم مذہبان خود و بر سر و سینہ می زخم و ما بر احوال آنها  
 افسوس میخوردیم و آنها برخلاف ما را بد میگویند - پنج وقت نماز گذاردی و بنوا  
 دستجات قیام نمودی و هیچ مسکری نخوردی و از جمیع چیز مائی که هم حرمت بر آنها جا  
 شود اجتناب نمودی مگر در ریختن خون ناحق و تشدید و تعذیب بندگان خدا بیجا بود  
 و در این باب بخلاف عقل و شرع عمل می نمودی و میخو هست که چنان را از خلق خدا خالی  
 سازد و هیچ هفته نبود که موحدان و مشایخ و سادات و صوفی و قلندر و نویسند و لشکر  
 را سیاست نفرمودی و خونریزی نکردی" - رحمة اللہ علیہ خوب مسلمان پاک  
 مقدسی بوده اقی از اسلام و مسلمانان - این اول مقامی است که قاسم فرشته  
 در تاریخ خود می نویسد که پادشاهی از مسلمانان برخلاف عقل و شرع عمل مینمود  
 و اگر در جای دیگر هم چنین عبارتی بوده بحتم بنده فراموش کرده باشم -

## پادشاه معظم و مہذب و فرزند شاه لاریج

در بعضی از کتب مسطور است که سلطان فیروز شاه باریک بہنای  
 نگار گوشت را بشکست و با گوشت ماده گاودرتو بره کرده بگردن بہامنہ بست و در ارد  
 اگردانید و صورت نوشتابہ را بایک کت تنگہ بیدینہ حضرت رسول فرستاد تا آن چھوشت  
 در شایع زایران زیر زمین کردند و زر را بجاورین دستخشن شہمت نمودند -  
 لطف مرالدین احمد در تاریخ خود مسطور ساخته کہ از آن پادشاه ضوابط عدل و احسان  
 و قواعد امن و امان بسیار در میان خلایق مانده و از جمله ضوابط یکی این ہے ضابطہ  
 کہ سیاست کہ جزو عظم پادشاهی است مطلقا ترک داده هیچ مسلمان و ذمی را سزا  
 نکرده و بسبب کثرت انعامات و ادارات و تالیف قلوب خلایق محتاج سزا نکرده

در میان مسلمانان این اشخاص عادل هستند و این اعمال سعادت است و تالیف قلوب و  
 سوختن ما هم تعریف می کنند - مگر ما با نضاف میگوئیم (اگر چه کافر هستیم و نزد مسلمانان)  
 که امروز قوم انگلیش و رنچکات رحمت حق اند بر خلق اینکاک که گاهی از اینگونه اعمال زنانه  
 نامهربانه میکنند و این اعمال را موجب فلاح و نجات آخرت خود نمیدانند - افسوس است  
 که احادی در میان مسلمانان تامل نمیکند و بد را از نیک تمیز نمی آرد - اگر امر در حکومت  
 انگلیش حکم کند که تمام مساجد مسلمانان را خراب کنند و قرآنهارا با آتش بسوزند بر مسلمانان  
 سعیدیم خواهد شد که در آن زمان چه بوده است حالت بنود و آن بر ابراهیم از ظلم و تعدی  
 مسلمانان و این پادشاه عادل منتدب - زیر پایت گردانی حال مور ما چو  
 حال تحت زیر پای پیل - و درین وقت هم که مجد و این کتاب را می نویسم نکته  
 بنظر رسیده رسیده که همواره گفته ام اگر جنگی واقع شود در میان روسیان و انگریزان  
 احتمال کلی می رود که هندوان یاری کنند انگریزان را بهین جهت که آنها را از جنگ ظلم  
 بجای مسلمانان سالی بخشیدند و کمال آزادی دادند و حمایت میکنند ولیکن از وفادار  
 مسلمانان با انگریزان مرشک است هر چند که شخصی در این چند روز آتیه کل طویلی  
 و اخباریستی گزرت درج کرد و شعر بروفاواری مسلمانان -

## غیبات الدین تغلق شاه

"بقتضای جوانی بعیش و کامرانی مشغول شده ظلم و فساد را بنیان  
 نهاد و برادر حقیقی خود را که سالار شد نام و شهرت بزجر تمام مقید گردانید -

## سلطان ناصر الدین محمد شاه

چون از اول تا آخر غلامان فیروزشاهی با ناصر الدین محمد شاه

بد سلوکی کرده بودند حکم کرد که هر کجا ایشان را بیایند بقتل رسانند و بدین سبب بسیاری از علما مان که در ولایت پهن بودند بدست رعایا و غیره هلاک شدند -

## امیر تیمور گوهر کا صاحبزاده

« مورخین مسلمانان هرگز نمیخواهند بسیار تعریف و تجید و تملیح کنند او را صاحبقران میخوانند و خوانندگان این کتاب باید ملاحظه کنند که تا بچه اندازه مورخین تعریف از تیمور نوشته اند و تا بچه اندازه ظالم بوده است این مرد -

« امیر تیمور صاحبقران گیتی ستان آشوب و فتنه دهنی و جمله هندوستان را شنیده در سنه ۸۰۰ هجری عازم سفر هندوستان گشت - اما چون لشکر غلبه احتیاج داشت در آخر حکم شد که هر جا که غلبه بیاید بر دارند - همین قدر حکم کافی شد و یک ساعت شهر بتاراج رفت و اکثر متوطنین کشته شدند - روز دیگر کوچ کرده طی هر موضع شاه نواز مخیم عسکر منصور گردید و در آنجا چون غلبه بود جمیع مردم لشکر غلبه برداشتند و باقی را حسب الحکم آتش زدند - امیر شاه و ملک شیخ محمد بموجب حکم بان شهر درآمده در لوازم قهر و غضب تقصیری نکردند و غیر از علما و سادات و شیخ کسی عالم نماند - پس صاحبقران ایلعاف فرموده تمام آن مسافت را بیک منزل قطع نمود - روز اول آنها که بیرون قلعه بودند همه بقتل رسیده اموال ایشان تصرف اولیای دولت قاهره درآمد - صاحبقران را در خلجی را مقید ساخته بر شهر جنگ انداخت باز جمعی در میان آمده امان خواستند و امان یافتند - امیر شیخ نورالدین و امیر اکبر اوجیت تحصیل مال مانی بشهر درآمدند و مردم شهر از مسلمان و کافر سبب شدت مطالبه مال مانی تمام جهات خود را آتش زده زن و فرزند خود را قبیح کرده بگنک بسورت نمودند و بسیاری از لشکر منصور را هلاک ساختند و خود نیز کشته شدند



و مردم شهر از سخت گیری ایشان در مقام ابلی شدند و چند نفری از محصلان رگشتند  
 این معنی سبب التهاب نایره غضب آن حضرت شده غیر از سادات و علما و مشایخ حکم  
 بخارت و سراسر اهل دلی فرمود - صاحبقران بدان کوه سواکت رآمده تمامی آن  
 ممالک را تاخت و تاراج نمود و عالیها ساقلها ساخت - وَصَيَعَدُ الَّذِينَ  
 ظَلَمُوا اَنْ يَنْقَلِبُ يَنْقَلِبُونَ - نتیجه این ظلمها امروز بخشید و شده است  
 که چنانچه در جایهای دیگر هم نوشته ایم تمام مسلمانان عالم ذلیل اند بدست دیگران اگر چه  
 خودشان از تقدیر و نصیب قسمت میدهند و گاهی این مذلت و خواری و ذلّت را  
 از آن ظلمها و نتیجه آن جفاکاریهان میدارند و سواکتند و استان در دیگر جایها هنوز این  
 ظلم جاریست و مسلمانان هند هم هنوز اگر بتوانند فرصت یابند این ظلمها را میکنند  
 و بدافرقی ندارند با مسلمانان آن زمان - این یکی کم بد فعال و مردود در گاو و عباد  
 حقیقی که خون چندین میلیون خلق خدا را ریخت که از آنجمله بود هفتاد هزار شیخ و خرد  
 اصفتان مسلمانان هند تعریف و تجید میکنند امروز در خلاف آنرا اگر بیانش کنی  
 و از خدا میخواستند که قوم دیگری بیاید باین ملک و خائنانند که هر که بویید حالت  
 ایشان به از این نمی شود تا حالت پدران ایشان و جنت ایشان است -

### نظم

محمد قاسم فرشته بودی بفرموده اصفی و ...  
 سخی و شیعیان و علم و تو اضع و عساج ...  
 حضرت رسالت جعل شد علیه و ...  
 در آن اش بعضی از امر مثل قوام خان و ...  
 محموشا پی که از دولت خان بودن جدا شده و حضرت خان پیوسته بود و در آنرا اندیشید

حضرت زین العابدین و اوقف شده بجای نبی برگشت و در هشتم جمادی الاول ۸۲۲  
در کنار آب گشت بنده ایشان را به بهانه در یک مجلس جمع آورده بقتل رسانیدند  
با صفات حضرت رسالت هم همین صفات بوده جای آن دارو که علی دیگر اعتراض  
نکردند.

### سلطان معزالدین مبارک شاه

در سنه ۸۳۳ سلطان جناب نواب وزیر وقت وقتنه آن ولایت را  
تسکین داده بهنگام شتافت - رامی بکلمات بهریت خورده بکوه پایه در آمد  
با دشا و ولایت او تا ختم و کنیز و غده بسیار می امیر ساخت - امیر شیخ علی  
بسیار شیخ نیز گذشته در قتل و شرف سخی موثور بتقدیر رسیده بعد برابر آنچه قول داد  
غلام داده بود از نقد و جنس بدست آورد مردم گریسته چندین ساله خویش را  
سیر ساخته به راه آورد - شیخ علی مترجم و بیابان شده بهر جا که اشته بود می  
بوسه میزدند و در ایندین آنچه می پسندیدند و تقس رسیدند و در ایندین بسیار  
کریه می شدند و چون معارضه می یافتند و شهادت تقصیری نگردیدند.

### محمد شاه بن فرید خان

در همان روز که سلطان مبارک شاه شربت شهادت چشید  
محمد شاه بن فرید خان بر مسند نرسد و نروائی هند و سستان متمکن گردید و ملک سرور  
نیز بکامرست من چون نمرانه و شیخی نه و قورخانه پا و شاه مبارک را متصرف  
شاد و قوی در گشت و همگی بهر حال بصره و آن کردانید که امری قدیم در سستان  
سه ساله امری جدید پایه زد و در وقت فرستاده شد و در زمانه پادشاه  
پس از آنکه شاهان خود خدادادند و چون در آن زمانه بزرگان و پادشاهان



چون جنگ در گرفت ملک محمد جمال بزخم تیر کشته شد و حمید خان بکر مباد شاه  
در آمده زنان و دختران و پسران پادشاه را بیرون کشیده همه را سر و پای بریده  
در رعیت امانت و بیعتی از حصار شهر بیرون کرد و خزاین و اسباب بادشاهی  
را متصرف شد - با بچه حمید خان ملک بهلول را که پادشاه نبود طلبید

و پادشاه ساخت -

## سُلْطَانُ بَهْدُولُ لُودِي

این بیچاره در حماقت افراط کرده بوده است - چنانچه محمد قاسم  
فرشته مینویسد - در وقتیکه دلی را گرفت خزانه پادشاهان ماضیه را بر  
افغانان لودی قسمت کرده خود نیز همچو سایر الناس قسمت برادرانه گرفت و  
ضعف در خانه خود و نخوردی و بر سپان طویل خفته سوار نشدی و هر دو طعام  
از خانه یکی از امرای او بدقتا و سرگردی در بیگانه گوی برب سپاسین سوار گشتی  
و گفتی مرا از پادشاهی همین نادر کافی است - اینگونه سلاصین حلق سوار گشتی  
بسیار دست را دیده اند که بیدار میگردید و بسیار مدتها بصره افغانستان و در  
وقت است که انگریزان برنده گاهی تاب بسپان را نخواهند آورد -

## سُلْطَانُ عَادِلُ بَاذَلُ سَكَنْدَرُ لُودِي

«باز بطرف شمس آید توجه فرمود - در اشای را دیوتاری را که  
ما و امی متروان بود قتل و غارت خراب ساخت و بقیه السیف گریخته در موضع  
وزیر آباد خریدند - سلطان اسبل وزیر آباد را نیز قتل و اسیر نمود - «  
و چون پادشاه از سالها بن رای پتند دختر طلبیده و او ابلی کرده بود  
سنه ۹۰۴ هجرت انتقام به پتند رفته از معمولی آن اثری نگذاشت - «



بسیار میزند بجز آنکه بدو نیز بدگمان شده اکثر ایشان را بر انداخته

### زیبند سر کیشورستانا فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر

در سنه ۹۲۵ تا کنان آب سنده که در این وقت به نیلاب

شهرت دارد سواری فرموده هر که سر از الحاحت چید لقیل و اسرا و قیام نمود

فردوس مکانی قرین نستج و ظفر به بده لاپور در آن چنانکه رسم و

و آب چنیزین است بازار با جهت فال و شگون آتش زد و بعد از سه چهار روز

بر سر قلعه دید نمود رفت آنرا نیز گرفته امانی آتی را قس عام فرمود

فردوس مکانی چون بسمه بود در یک کابین بر موش و راست وقت در آن بلده

فردوس قرین بود بشر جایی گوی و موش است آب است جبر نامی حکم نما هم شهنشاه

نموده اینگونه نامان نده نشناس بود و فردوس مکانی میخوانند

فاخت بر و یا اولو لا یصلک امر

### همایون شاه و شیر افغان

چون همایون از بد بر تخت نشست در بین پیام سلطنتش

افغانان ستیلا بهر سانیدند و همایون با یرن رفت و پادشاهت کرد و پادشاه

مایدون تجس چند فقره می نویسد و نسبت به یکی داشته باشد خواه بدگیری

و همایون سلطان دختر زاده سندن حسین میرزا و شجوت سلطان را که از امرای

کبیر و صد ثمین روزگاری بودند و با محمد زاده تیرزا اتفاق داشتند حکم فرمود که

همروز در میان دستکشند

تغییرشان و متفقان او که بقصد که موسوم به سولیسه در آمده بودند باقی جمله

بقال رسیدند - و درین ایام انیون بر مزاج آنحضرت غالباً کشته خلوت نشینی  
و دیوان داری کمتر کردن علاوه امور دیگر گشت -

## محمد شاه سوم مشهور بجذلی

«عوام الناس اور ایچ ذف الف اضافہ یاد عدلی خوانند و عدلی  
بوسطہ عدم قبیت مر دم ار افس و دون را دست گرفته و سات عمدہ شاهی را  
بایشان رجوع کرد و ہندوئی ہیوی نام را کہ بقال و ساکن قصبہ ریواری بود  
صاحب اختیار ملک و مال گردانیدہ خود بشری نام صحبت تان بغذیہ دلارام مشغول گشت»

## پادشاہ جہاہ ابوالخضر محمد اکبر پادشاہ غامری

ما بہتر میدانیم کہ در اینجا شرح حال سلاطین ہند را ختم کنیم و  
منحصراً زیر شرح حال اکبر پادشاہ کہ عظیم ترین پادشاہان ہند بود و در عہد او  
سنیہ ہمہ گوشہ شدہ بود بر نظم و نسق امور ملکرانی و تا کنون مردم ہند تعریف میکنند  
درستہ شدت و ستاین و ستائش (۹۶۳) محمد اکبر را کہ سیزدہ سال  
نہ ہر زعم بر شدہ بود بہ تحت فرماندہی اچھل بر او نہ -  
فہ شخصان تری بیٹ را ب ب تقصیراتہ بشککہ پادشاہ بشکا رفتہ بود  
بمنزل ضعیفہ بی سخن و حضور خود و روزن سرا پدہ گردن زد - پادشاہ این خبر  
شکا را شنیدہ چون مراجعت نمود بفرمان معروض داشت کہ چون تحقیق میدہم  
کہ آنحضرت با وجود کن و بس بزرگ کہ از در جو آہ از غایت مہربانی و رفتن  
تا آن خور ہند فرمود و عقب چنین تقصیری در این وقت کہ لشکر خالی از دیکت رسید  
مترسب نبود بہر آیینہ محو قدس صریح در آن باب حاصل نگردہ جرات در پیش آوردہ -



و هم در این سال صبیحه راجه بیگوانداس اطوی و جشن عظیم کرده بعد شاهزاده  
مجلسه در آورد - در آخر شرح حال این پادشاه محمّد قاسم نوشته میشود  
و در آخر کتب شیانی را که در خط و سواد کامل نداشت اما گاهی شعر گفتی و در نظم نیز  
وقوف تمام داشت -

هیچ ضرورتی ندارد که ما شرح حال تمام سلاطین را تمام  
کجا بنویسیم زیرا که همه یکسان بوده اند و از برای کشتی نمونه خردار نیست  
اینقدر بود - و اگر شرح حال تمام سلاطین مسلمانان را در تمام روزگار  
و در بین این یک هزار و شصت سال فرود آید و از برای نگاریم همه را بهین دستور  
می یابیم - بگویم احتمال میرود که اگر بهترین همه سلاطین مسلمانان بوده است  
بین دلیل که آینهی هم از و مانده است - و اگر از سلاطین دیگر ممالک بهتر  
نبوده است بطور یقین در میان سلاطین مسلمانان هند گل سرسبد بوده است  
هر چند خط و سواد کامل نداشته - ابو الفضل نامی که گویا وزیر او بوده است  
و در هند بیشتر صاحب و صاف است تمام احوال و افعال او را جمع کرده و آنرا  
نمونه و بنیادیت تعریف در دو قایل در خطه است - بعضی میگویند  
این کتاب فیضی برادر ابو الفضل نوشته و او بوده است وزیر اکبر هر که نوشته  
نوشته باشد - از عبارت آن کتاب که در فارسی نوشته است و آینه نامی  
آن خوانند و پیوسته در می آید و میخوانند - گویا در آن وقت که یکی به  
کتاب نداریم بلکه با اینها می آید که در این کتاب در این کتاب  
که کرامت و فضیلت ابو الفضل ظاهر گردید و با این معنی و وضع شده است  
بر خلق و معلوم شود -

این کتاب

« از آنجا که آلودگی سکه خانه مایه افزائی خزانه باشد و روانی  
 هر کار از رونق پذیرد و لختی از آن بر میگردد و چمن زار گفتار را سیراب بسیار  
 - شهری و صحرائی را کار از خواسته بر آید و هریکی را باندازه خواهش برستانند  
 از دستمایه راه گردانند و دل بسته آنرا سر منزل مراد انگار و تا گزیر همه را  
 بدان سر و کار افتد خرفش آنرا سرشته بر آید آرزوهای دینی و دنیاوی بر شمارد  
 و مردم زاد را در پایداری هستی از خویش و پوشش ناگزیر آید و آن بسیار نجی  
 چندین فریاد آید - « این یک آئین بود ملاحظه باید کرد که این چگونه  
 آئین ملک واری بوده و چگونه میتوان نام این را آئین نهاد - البته کسانی که  
 عبادت را می فهمند بر آنها معلوم است که چگونه آئین بوده است این -

## آئین صوفیانه

« گیتی خداوند از کار گاهی کمتر میل گوشت فرماید و بیشتر  
 بر زبان گوهر نمود رود با آنکه گوناگون خویش برای آدمی آماده است از پیدایش  
 و گرت خوبی بازار جانوران دل بر بند و از گشتن و خوردن دست باز نگردد -  
 هیچ دیده بر حسن گو آزاری نگشاید و خویشتن را در حقه جانوران گرداند -  
 گرنه با تعلق بر دوش بودی یکبارگی دست از آن برکشیدی و هیچ دست که  
 پاید باید گذشته آید و اندکی بهزاج روحانین چالش رود - چندی آدینه  
 میل لغز بودی و سپس کشنده اکنون روز تجویل غره شمس ماه روز مهر و روز خورشید  
 و کسوف روز میانه و صوفیانه در شب رجب جشن آبی یکی ماه فروردین و ماه  
 ولادت متقدم که آئین ماه است اندر رود و چون قرار یافت که ایام صوفی  
 آئین را بیشتر سال را عمر گرامی بود چندی از آن راه نیز صوفیانه شدی

درین هنگام تمامی صوفیانه شد و از فزونی حق پروری در هر سال افزایش گیرد و کمتر از پنجره زنباشد - چون تداخل در صوفیانه راه یابد کمی را بدل بگیرند و بر شهرت می رسد و چون بزرگ صوفیانه سپری گردد نخستین گوشتین خوردنی از خانه فرزند گاه آماده شود - سپس دیگر بگیان و شاهزادگان و برخی نزدیکان در این کارخانه مرا و احدیان و دیگر سواران شرف خدمت اندوزند علوفه پیاده از صدم تا چهار صدم

چند عیب اما در این آئین ظاهر میسازیم که خوانندگان لطفت شوند  
 (۱) اینکه این آئین نیست و معنی آئین چیز دیگر است - (۲) اینکه این عبادت محاوره ای است ایران نیست و مطلب بر کسی معلوم نمیشود جز آنکه شاگرد ابوالفضل شده

(۳) اینکه این کار با جهالت و حماقت ابرارانی هر میسازد نه خرد مندی در آن  
 (۴) آنکه خوردن گوشت جانوران نژاد گرگ خوئی بود ولیکن ریختن خون

انسان و بندگان خدا نژاد او مباح بود - (۵) اینکه گرگ خوئی را در آئین شبستان باید ملاحظه کرد که در ذیل می آید - و حرف در این است که زکا هارند

چنین شبستانی باید روی زده ران بره و پنجاه سینه مرغ و صد کبک و تیهو بسج بزند و بجز ران و آن پس ده گولی از حب امساک که در اشتها رات کیمیای انسان میسازد

که یک گولی سه پنج گفته یک با کیف مساک رسپاس است مدت سجده که  
 ماز زده می رود که کتبه خود را بعبادت می خواند

چون در آئین چهار صد و بیست و یک بار که ایستاده که گفته می شود است  
 و بر نیم بر خوانندگان و بیست و یک بار که ایستاده که گفته می شود است

سازیم از آئین دیگر که هم تیهو بسج و ایراد پسندی بر آن میسازد  
 و تیهو بسج

تیهو بسج

و نیز بزرگ حصاری بر ساز و دورکن منازل و گنجا آرایش  
 و در این زمان که از پنجاه روز و نوزده گانه منتهی تا امروز گردانند و چون  
 از این وقت به بعد درین خدشتهها سرگرم دارد - پرستار از پارسا گوهر بدارد  
 و در این زمان هرگز هیچ بازگزار و ویکی از نیکان ذلتان سخت سرشت را اشرف برود  
 بسیار بیرون بگردد و دوروزی هر یک در خور فریخ گرداند - اگر چه اندک  
 بخشش نماید بگنجی بیک ماهواره هر که امهین بانو از پنجاه و شصت و دوروز  
 به پشت و پشت درختی از پرستاران حضور را از پنجاه و یک تا نسیب و چندی

را از چندی -

تبعیه استیم که خوانندگال کمال تعمق و تدقیق را در این فقره فوق

بکار بندد و برین نکته چون بانی باید مطلق باشد - (۱) چون بر معلوم  
 نیست که مراد از بزگیان فقط زنان کبر بوده اند یا کنیزان و خدمتگذاران نیز  
 شامل آنها بوده اند یا همه از زمان او محسوب میداریم - کمال قباح است  
 که کسی بجز از زمان داشته باشد و لیکن این فصل باب و کتاب تمام تعریف کرده و  
 ابدان پیش از تشریح - (۲) ماهوار این زنان اگر همه یکبار و شصت روز  
 و چندی زیاده بوده است پیش از سی و پنج گردد میشود (جز آنکه رویه آن زنان  
 از رویه این زنان کمتر بوده باشد) و ازین معلوم میگردد که تمام آمدنی ملک  
 ماهوار زنان بود و چرا که قطعا آمدنی ملک کبر از سی و روز زیاده نبوده - امروز  
 اگر تجارتین ملک قریب بدو صد کرد رسیده فقط هفتاد کرد و آمدنی ملک است  
 و ازین نقطه بیست کرد و از زمین گرفته میشود و حال آنکه در آن زمان کجمل تجارت  
 ملک چنانچه بوده و همه خرج ملک از زمین گرفته میشد و در این صورت خدا  
 از آنکه در این صورت است به بنده کار نه اندا - و اینکه نوشته است تا بیست و

بر ما معلوم نمی شود که آیا بعضی از آن پردگیان فقط هشت و هفت روپیه میگرفتند یا اینکه از هزار و شصت روپیه الی هشت و هفت روپیه باختلاف زیاد بود یا اینکه زوجات خاصه پادشاهی از جمله آن پردگیان هزار و شصت روپیه میگرفتند و در خدمتگزارهای آنها کسانی هم بوده اند که تا هشت و هفت روپیه میگرفتند - این مطلب هم بسیار مبهم است - مگر چون پرستاران را جدا نوشته و ماهواره هر یک را مقرر کرده معلوم میشود که تمام پردگیان هر یک یک هزار و شصت روپیه میگرفتند و فقط اختلاف آنها در میان آن دو هشت روپیه بوده است - اگر مراد از پرستاران نوکران مرد باشند نوکران زن آن هم معلوم نیست - الغرض هر چه بوده خلاف معقولیت و آدمیت و مکرانی بوده است و ابدا پسندنا و هیچ آدم معقول نیست - چهار جلد کتاب آئین البری همه پرست از اینگونه خرافات که یکی از آن آئین نیست و ما سرا سر همه - گشتم که همین هم در باب عدل و انصاف و نظم و نسق چه نوشته است در آنجا و هیچ نیافتیم - این عظیم و اکبر سلاطین اسلام هستند و این آئینش بوده که مسلمانان هند فخر می کنند -

از اینگونه نبوده عادت مسلمانان و سلطنت مسلمانان در تمام پنج مسکون از بدو اسلام که همه برخلاف همه رو آئین و شکرستی بود که خود آنها پیروی میکردند و خلاف طریق بود که چنانچه پیشتر با آنها نموده بود که دعوی میکردند امتداد بودند و نیز برخلاف قول آئین مسلمانان که قبایل از او آمده بود و هر کتابی که قبل از قرآن نازل شده بود و برخلاف قول هر عظیمی که تا آن زمان آمده بود و تا این زمان آمده است در میان هر قوم و ملت دیگری که هر مسلمانان - عددنا معینی که در کتب تاریخ اسلام مذکور است که در پیش از ایشان نبوده و هر چه



و موافقتیک - این زرنهوزرمان رسیده است ولی چون قهر است نام عطیه  
دهندگان بعد از اتمام کتاب طبع و بابت آن ملحق خواهد شد اگر زرنهوزر  
برسد ذکر خواهد شد -

ما بعد چیزی از حیدرآباد بگیرار و دو صد پجری نمی نویسم  
بلکه از حیدرآباد امروز که بگیرار و سیصد پجری است می نویسم که صد سال  
است این ریاست باریاست انگلیش سر و کار داشته و اکثری از قواعد  
قوانین آن هم انگریزی است و بعضی از اشکس هم با انگلیز رفته اند و هر دو با هم  
و وزیر موجود حالش نیز تربیت انگریزی شده اند - حال مسلمانان هزار سال  
یا چند سال پیش ازین از حالت مسلمانان امروز معلوم میشود و حال آنکه آن زمانها  
تربیت انگریزی نشده بودند و امروز شده اند - هر چه من الوجوه مشروط  
ندارد که یک حرف فقط یک حرف بر فم آریم زیرا که بر هر زبان و در هر کج  
بازار جاری است و در هر اخباری و هر روز که درج است حالت این ریاست -  
با وجود این می نویسم و بر ما واجب است که بنویسیم مسلمانان را مطلقاً  
خبر رسد زیرا که آنچه که محتمل است آنها نیستند از پس بخواب غفلت در اند و اگر بنویسیم  
آنها را از آنکه بر آنجا نمی آید ولی آنها مست با و بیخودی اند و احمای دیگر  
باین جرأت و آزادی نمیگویند نمی نویسند - اگر چه مسلمانان عالم همه چنینند  
و اگر چه پادشاهان و پادشاهان و امیرزادگان بزرگان بزرگان و  
بسیار عمالک و ریاستهای مسلمانان چنین هستند ایران و ترکی و مصر و ترکستان  
و افغانستان و هر جا دیگر ولی بنظر منده میرسد که حیدرآباد امروز کوی سلفیت  
را زود و مقدم است در خرابی بر تمام ممالک مسلمانان و خلق حیدرآباد پیشتر  
در دنیا و کجای دیگر خلق مسلمانان - هر یک از امرا و بزرگان این ملک

جسمی از اطفال خورد سال و نودان و جاهل و جمعی از مردمان بیدانش که تجربه  
 بلکه او باش و از ذال را بگرد و پیرامون خود جمع کرده اند و نام گذشته اند صاحبان  
 هر جوان علقه مضغه را که شخص می بیند کوتی پس گشاده پوشیده و پتلونی تنگ  
 بپا کرده و کاری بگردن سیاه دارد و میگویند این مصاحب فلان اسپ یا  
 فلان اسپ زاده است - یکت درجه از اینها که بالا میرود و جوانان نسبت ساله  
 و بیست و پنج ساله و سی ساله مشا پده میشوند که بهین لباس سنتت بزیادی را  
 که وسط آن اثر مشید و اند و دو طرف آنرا گذاشته و اینها هم جاهل و نادان  
 بد فعال و اقیونی بودی و مثال اینها - این نیز داخل مصاحبین اند  
 مصاحب یعنی چه یعنی اجزای مجسمه لیس و لعیب و شرب و قسوس طرب -  
 جمعی دیگر بسته سوزی و مکار و آب زیر گاه و خوش آمد گو و متعلق ولی اینها بوضع  
 دیگرند و اینها در شوره راهوار زیاد اند - برخی دیگر بستند در صحن  
 طرب و دو بهار و صاحبان شد و حسد که پیوسته فتنه می انگیزند و کارها  
 میکنند نسبت بد پیران و دیگر و میخواهند عمده دیگری بگیرند یا دیوان ملک  
 شوند و امثال ذاکت - این فرقه پیوسته زرمید دهند باخبار نویسان دیگر  
 و غیر آنریز که از بی تعریف کنند و از دیگری مذمت - معذود و دیگر بستند  
 که بد مردمانی نیستند و لیکن این نیز بیکاره و دست غنصر و کوم تجربه و بعبارة  
 وجودشان کالعدم است - غرض میچیک ازین فرق مختلفه شاید متصاحب  
 نیستند بزرگان روزین است خرابی و بتباهی ملک و احدی ملتفت نیست  
 پادشاهان و شاهزادگان و امرا و امر ازادگان با لگان  
 میکنند که چنانچه بید و شاید خط و نشاط از بزم و طرب و شراب قمار و شکار  
 و بوی بازی و دشمنان میمانند و ملاحظه حاصل نمیشود و امکان ندارد

جز مصاحبت و مرافقت جوانان بیدانش شوخ چشم و مردمان کین رذیل و حال نکند  
 در مصاحبت و مرافقت صاحبان دانش و پیش و اهل علم و کمال ممکن است و خطای  
 هم بیشتر است زیرا که صاحبان دانش گاهگاهی سخنان شیرین و کلمات نیکین و شعور  
 حکایات و شرح حال بزرگان جهان محفل ازین هم میدهند و این را هم  
 جهان بزرگان بود همیشه و الا آن هست در میان دیگر طوائف عالم جز در شهرها  
 و خصوصاً مسلمانان و خصوصاً مسلمانان هند و امر و زاهدان حیدرآباد —

الطاف و جوانان عده مضاعفه را که یک دو سه سال یا چهار سال پیش ازین جانور بدیم  
 بهر کسی که از خودشان بزرگتر بود سلام میکردند و گرنش بجای آورند و تا جایی  
 مصاحبان شاه بودند و برخی مصاحبان وزیر و برخی مصاحبان بزرگان  
 و دیگران و باین سبب ابد اعتنائی کسی ندارند و جواب سلام را هم نمیدهند و  
 چشم دیدن نمیکردند و متوقع آداب و بندگی اند — ولیکن این مصاحبان اینچنین  
 میکنند و چه بنزد دارند و کدام شعر امید اند و کدام تاریخ را امید اند و چه  
 آویز میکنند و آید آنچه هم — بیشتر اینها همه مسخره اند و مسخرگی میکنند  
 تا آنکه بی سخن و حرفی شوند و بیوچیزند و بی جوانی و بی شکر و بی شکر و بی شکر  
 تا کسی میریزد و میریزد و میریزد و میریزد و زاری باشد قابل است و جسته  
 نیست و او را مصاحبتی کنند در این شهر مینوبهر — ما بخوبی از حالت تمیزت  
 و صد جبات دولت و بزرگان و امرای اینک گوی دریم سوخت و اجالت مستندی  
 ز درین زمان برندی (ورندی صحبت دیگری نیست در مجانس و عیال ایشان  
 و بوضع و صورتیکه ما ذکر نمی کنیم در اینجی —

شاهزادگان و بزرگان زادگان و چنین میدادند که

این میگویند و در میان پانزده سالگی و سی سالگی از نه بجا چهل سالگی و هفتاد

تا وقت مردن) ایامی است که جوانان نباید هیچ کار دیگری کنند جز خوردن شراب  
و با ختن قمار و صحبت دشمنان با کینه‌گان - ولی یکی قافل اند که این همان ایامی  
است که بزرگان نامی جهان در این ایام خود را بزرگ ساختند و هنوز بزرگان و  
نام آوران ممالک یورپ بهین ایام نامی میشوند و مردم حیدرآباد بخوبی میدانند  
که جوانان دیگر عدت تا بیست سالگی قانع التحصیل میشوند و در سیویل سرویس و  
درجات یونیورسیتی کامیاب می گردند و آنگاه مرد جهان اند و خود را نامی می سازند  
اگر کتاب ما بزرگ و حجم نمیشد اقدار شرح احوال صد گس از بزرگان عالم را نمیتوان  
بدانند که عمر گرانی به در ایام شباب را نباید بیطالت و هزلگی صرف کردن -  
یک چند گس را مختصر از گری کشیم بحیث گمی این جوانان -

جنرال و شیمیست آن رئیس اوان جمهوری امریکا در ۱۶ سالگی  
ریاضی تحصیل میکرد و بزودی مقوم حکومتی شد و در ۱۹ سالگی اجونت جنرال شد  
و دو سال بعد انجی شد یا اینکه مقرر گشت بحیث تفصیل امرایمی منسوب به تعدی  
فرس در اراضی ویرجینا و بخوبی آن مهم را صورت داد - پس از آنکه جنگهای  
تفصیلی را کرد و در همه قاج و منصور شد و ملک امریکا را جمهوری نمود در سال  
۱۷۸۱ رئیس مجلس جمهوری گشت و در آن وقت ۱۵ سال از عمر او گذشته بود  
جان اوسن رئیس ششم امریکا بزاد در سال ۱۷۹۹ ع و وقتیکه ۱۳ ساله بود  
مشتی خانگی ایلیچی امریکا شد در پیتز برگ - در سال ۱۸۱۶ درجه عزت  
یافت از یونیورسیتی پرورد - پس از خدمات بسیار نمایانی در سال ۱۸۲۵  
رئیس مجلس جمهوری شد - جرف آدیسن یکی از نویسندگان عظیم الشان  
بزاد در سال ۱۸۱۲ و در سن ۵ سالگی در انجیل دار الفنون شد و بزودی  
خود را در شعر آتین نامی ساخت و با سجد کتبهای بسیار مفید نوشت -

اسکندر رومی تربیت یافت در زیر دست لیبی کهن ارسطو و در بیست سالگی  
 بجای پدر نشست و در بیست و دو سالگی بجا لیبی رومان شد و جهان را  
 هر چه در آن زمان بر خلق عالم معلوم بود مستخر ساخت - الفرد بزرگ  
 پادشاه انگلست ۲۲ ساله بود که بر تخت نشست - خوانندگان در شرح  
 حال او ملاحظه کنند که چه کارها کرد در ایام سلطنت خود که او را بزرگ خوانند  
 ارسطو (یعنی ارسطو) در سن ۲۵ سالگی شاگرد پطرس (فلادون) شد و  
 فلادون او را میخواند خیال یا مغز درسته خود - چنان نامی شد که خبر  
 و نشنیدنش گوش زد قلب پسر سکن در شد و مشارالیه او را اوستاد  
 پسر خود ساخت - او سین او میان خود مان یکی از مردمان جلیل القدر  
 بود و در اوایل ایام جوانی خود را در دانش و علوم زمان خود کامل نمود -  
 باین یکی از جمعه عظمای حکمای جهان در سن ۲۱ سالگی داخل محکمه قضا شد  
 لار و بیکم ترا در سال ۱۵۶۱ و در سال ۱۶۱۶ لار و چند گشت و کتب  
 نوشتت مشوخ کرد و حکمت تمام حکمای قدیم را - پسر گندی یکی از حکمای  
 عالی شان فرانسوی بود در سن چهار سالگی بر گری بر شد و در نظر کرد و بر او را  
 خواهران خود را و در سن هفت سالگی چندان بشا هده ستارگان مایل بود  
 که نیم شب بر میناست از بستر بخت و در خطه ستارگان و در بیست سالگی  
 علم حکمت شد - در سن ۱۶۱۶ معروف بود در سال ۱۶۰۰ او در سال ۱۶۰۰  
 از کالج بیرون رفت با درجه ام ای (اگر چه آن درجه را نگرفت) - پهلوان  
 برادر سال ۱۶۴۹ و در سن بیست سالگی یکی از سپهبدان سپه فرانس شد  
 و در واقع همان مردی گشت که تا مشرف جهان باقی است تا قیامت -  
 نیتوان یکی از حکمای عظیم شان نگنند سن ۲۵ سالگی در سن ۱۶۴۹

